

درس یکصد و چهل و سوم:

علیت و اعداد

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفهوم علیت

یکی از جهاتی که بین دو مفهوم در فلسفه خلط می شود مسئله علیت و قضیه اعداد است. مفهوم علیت مفهومی است به معنای مؤثر یک حقیقت و متأثریت - **باللازم** - حقیقت دیگر، این معنای علیت و معلولیت است.

معنای اعداد

معنای اعداد عبارت از آمادگی و تهیو تأثیر یک حقیقت در یک حقیقت دیگر است و به عبارت دیگر ما در اعداد جنبه استعداد و قوه را می بینیم ولی در علیت جنبه فعلیت را می بینیم؛ فعلیت تأثیر را می بینیم. وقتی که به عوام نگاه کنیم می بینیم که منظورشان از علیت همان اعداد است، می گویند که فلان چیز علت برای چیز دیگر است مثلاً پدر علت برای وجود فرزند است، طبّاخ علت تحقق طعام است، بنا علت برای بنا است و امثال ذلک.

اما در فلسفه منظور از علیت، تأثیر تام و فعلی است که به واسطه آن، متأثر و حقیقتی متحقق می شود و تحقق این حقیقت به معنای انفکاک نیست بلکه به معنای صدور یک حقیقت از حقیقت دیگری است؛ بنا که یک بنایی را می سازد آجر را که نمی سازد تیر آهن و خشت را که نمی سازد بلکه آجر و خشت و امثال ذلک را که در کنار او وجود دارند، برمی دارد و در کنار هم قرار می دهد این را اعداد می گویند. علت فاعلی و علت مُعدّه مثل یک طبّاخ که غذایی را تهیه می کند بُشَن^۱ و حبوبات و سبزیجات غذا را که تهیه نمی کند بلکه فقط اینها را در دیگ می ریزد و چراغ را روشن می کند. ولی در مسئله علیت قبل از تحقق معلول چیزی در خارج وجود ندارد تا علت با آن ارتباط برقرار کند بلکه علت عبارت از وجود یک هستی است با شرایطی، در صورتی که آن شرایط مجتمع شوند یک شیء دیگری از بطن این علت بیرون می آید و از وجود و هویت این علت ظهور پیدا می کند. این را علیت و معلولیت می گوئیم.

بنابراین دایره علیت ما از نقطه نظر مفهومی خیلی ضیق می شود به عکس مفهوم اعداد که دایره اش خیلی وسیع است و ما می توانیم تمام شرایط و مُعدّات و مقارنات و امثال ذلک را در مفهوم اعداد قرار دهیم. تلمیذ: اینها علت مُعدّه هستند؟

^۱ . لغت نامه دهخدا: بُشَن، حبوبات مانند نخود، لوبیا، عدس، باقلا و غیره.

استاد: همهٔ اینها مُعَدّه هستند. نه خیر اینها علت نیستند؛ لذا به اینها علت ناقصه یا علل اعدادی می‌گویند ولی اینها علّیت تامه [ندارند] و علت نیستند.

بناءً علی‌هذا علّیتی که در فلسفه مطرح می‌شود منحصر در آن موردی می‌شود که در آن مورد معلولی در خارج وجود ندارد و شرایطی فراهم می‌شود تا اینکه آن معلول در خارج تحقق پیدا کند بعد از اینکه آن شرایط فراهم شد؛ آن هنگامی که این معلول می‌خواهد در خارج وجود پیدا کند، علّیت به مرحلهٔ تام رسیده است و به عبارت دیگر فعلیّ شده است پس علت ما در این صورت علت واحده می‌شود و معلولش هم معلول واحد می‌شود.

این معنای علّیت است و اگر بخواهیم این قضیه را در مادیات نگاه کنیم می‌بینیم که شرایط مادی برای تحقق یک معلول اِعدادهایی هستند که از اجتماع آنها تأثیر فعلی حاصل می‌شود مثلاً حرکت یک دستگاه یک معلول و پدیدهٔ خارجی است حادثه‌ای است؛ این حرکت قبل از اینکه به وجود بیاید عدم بود، برای بیرون آمدن از عدم نیازمند به یک وسیله و یک مؤثر است که آن نیاز عبارت از احتیاج تحقق وجود خارجی یک پدیده به غیر از خودش می‌باشد.

حالا وقتی ما به شرایط مؤثره در این پدیده نگاه کنیم می‌بینیم که شرایط متعدده‌ای هست مثلاً یکی از آن شرایط، وجود برق است؛ برق یک علتِ مهم ناقصه برای به حرکت درآوردن این چرخ است اما اگر این برق به تنهایی وجود داشته باشد و شما این برق را بیاورید و کنار این چرخ بگذارید، می‌بینید که چرخ نمی‌گردد پس معلوم می‌شود «برق تنها» علت برای گردش این چرخ نبوده است، باید این برق در یک محیط و سیم‌هایی داخل شود و در این سیم‌ها و این پیچ‌ها و آرمیچرها تولید کهربائیت و آهن‌ربایی کند و شروع به گرداندن اینها کند، وقتی که اینها می‌گردند طبعاً آن چرخ هم گردش پیدا می‌کند؛ الآن این حرکتی که در این برق وجود داشت - به عبارت اینها فرکانس - موجب حرکت این موتور می‌شود و آن موتور ماشین را به حرکت درمی‌آورد. آن حرکت اولیه‌ای که این برق آن حرکت را به وجود می‌آورد که حرکت موتور است و اسمش را تبدیل انرژی می‌گذارند؛ آن حرکت، معلول حرکت در این برق است معلول قوه‌ای است که این قوه در برق است، اگر ما برق را یک موجود غیر قابل تأثیر بدانیم پس نمی‌شود این حرکت به وجود بیاید، در این صورت بین برق و سایر پدیده‌ها چه فرقی است؟!

معلوم می‌شود که در این برق یک قوه‌ای بود که این قوه نامرئی است ولی بالأخره این انرژی و این قوه وجود دارد و باعث به حرکت درآوردن این موتور می‌شود. وقتی نگاه کنیم می‌بینیم این موتوری که الآن می‌گردد غیر از این برق چیز دیگری نیامده است تا ضمیمه‌اش شود یعنی شما روی این موتور آب نریخته‌اید که این آب باعث گردشش شود. یک وقت آب باعث گردش می‌شود مانند آن توربین‌هایی که به واسطهٔ وارد شدن آب

در آنها توربین‌ها با فشار شروع به حرکت می‌کنند مثل توربین آسیا؛ توربین آسیا را دیده‌اید؟! آب از یک جا می‌آید؛ پره‌های این سنگ آسیا به شکل مورب وجود دارند، آب می‌آید و به این برخورد می‌کند و این را می‌گرداند، این [طرف] می‌برد، پره دوم می‌آید و آب [به آن] برخورد می‌کند و می‌گرداند، [همین‌طور] پره سوم تا اینکه شروع به گردیدن می‌کند و آن وقت شروع به حرکت درآوردن سنگی به این بزرگی که الان از همین در این نیروگاه‌های سد و آب استفاده می‌کنند و از این نیروگاه‌های آبی مثل سد و امثال ذلک برق می‌گیرند.

این آب با یک فشار عجیبی و با یک نیروی خیلی عجیبی [می‌آید] چون هرچه سنگینی آب بیشتر باشد روی فشار اثر می‌گذارد؛ فشار آب بیشتر می‌شود بعد این فشار زیاد آب در یک محوطه خیلی وسیع می‌آید و بعد مجرا تنگ می‌شود و فشار آب شدیدتر می‌شود، این می‌آید تا به این پره‌های عظیم توربین برخورد می‌کند و دیگر آنجا صدای خیلی وحشتناکی همین‌طور هست و به وجود می‌آورد و این توربین را می‌گرداند، توربین که گشت این شروع می‌کند آرمیچرها را می‌گرداند و به برق تبدیل می‌کند، از حرکت آرمیچر برق تولید می‌شود. اگر شما نگاه کنید می‌بینید که این برقی که الان به این توربین و به این موتور وصل است - حالا فرض کنید موتور پنکه موتور یا یک چیز دیگر - شما داخل آن آب یا بنزین نریخته‌اید یا کار دیگر نکرده‌اید بلکه همین برق آمده است و این موتور را می‌گرداند پس از اینجا به دست می‌آورید که غیر از نیرویی که در خود برق هست چیز دیگری در اینجا وجود ندارد که الان این پدیده را به وجود آورده است. برق و شاسی را می‌زنید و قطع می‌شود می‌بینید که حرکت موتور ایستاد، دوباره شاسی را می‌زنید و وصل می‌شود می‌بینید که این موتور دوباره [شروع به حرکت می‌کند] پس ما از اینجا متوجه می‌شویم این حرکتی که الان در این قسم به این شکل هست قوه‌ای مخفی در این برق بوده است که ما از این قوه اطلاع نداشتیم.

الآن این حرکت ظهور این قوه مخفی در برق است، این ظهور به صورت حرکت دورانی در اینجا تجلی و جلوه پیدا کرده است درحالی که این ظهور قبلاً به این کیفیت در برق نبود، الآن سیم برق هست این برق از این پریز حرکت می‌کند و این نیرو همین‌طور بالا می‌رود و به لامپ می‌رسد. شما هرچه داخل این سیم نگاه کنید [هیچ] حرکتی نمی‌بینید، الآن آن نیرو و قوه علیت در این وجود داشته است. درست شد؟! آن نیرو و قوه الآن به این شکل ظهور پیدا می‌کند و خودش را نشان می‌دهد به عبارت دیگر خودش را آزاد می‌کند، تا حالا بسته بود، در یک جریان متناوب بین این و کارخانه در حال رفت و آمد بود و خودش را آزاد نمی‌کرد [ولی] وقتی وسیله مناسب پیدا شد این نیرو و این انرژی خودش را نشان داد و با نشان دادن خودش را آزاد کرد؛ لذا شما می‌بینید که کنتور شروع به نمره انداختن می‌کند؛ یک کیلووات، دو کیلووات و ... همین‌طور آزاد شد؛ یعنی رفت و دیگر برنمی‌گردد، این حرکت و نیرو آمد و به این حرکت ختم شد و بعد رفت تا دوباره آن را بگیرد، درست شد؟! این «سوخت» می‌شود.

بنابراین این حرکت چیزی غیر از آن برق نبوده است درحالی که صورتاً این دوتا با همدیگر اختلاف داشتند. بعد نگاه می کنید می بینید که وقتی همین برق را به بخاری وصل کنید به گرما تبدیل می شود، گرما یک پدیده خارجی است حرکتی هم در کار آن نیست بلکه یک انرژی است - گرما را داخل در انرژی ها به حساب می آورند - یک پدیده خارجی و مادی است. الآن همان برق آمده و به شکل این پدیده خودش را نشان می دهد و اصلاً ربطی با حرکت ندارد، آن حرکت یک چیز قبلی بود و این گرما هم یک چیز بعدی است، این خودش را به این کیفیت نشان می دهد. درست شد؟!

پس این گرما هم مظهر برای آن حقیقتی که آن حقیقت داخل در این سیم ها بود و از چشم ما مخفی بود، می شود؛ همین طور این برق دوباره تبدیل به نور می شود و نور مظهر می شود برای آن قوه ای که آن قوه در این برق وجود دارد. درست شد؟! این یک صورت قضیه است.

صورت دیگر قضیه که خیلی دقیق است اینجا است که شما می بینید همین حرکتی که معلول است برای این حالتی که در این برق هست، همین حرکت دوباره تبدیل می شود به همین حقیقتی که در این برق وجود دارد یعنی اگر این برق حرکتی را به وجود آورد اگر شما همین را به یک آرمیچر ببندید همین آرمیچر دوباره برق تولید می کند، حالا آیا این برق دوم که از برق اول پیدا شده است با برق اول مساوی است یا ضعیف تر است؟ ضعیف تر است، چرا؟ چون معلول برای آن است. شما می بینید که آن گرمایی که الآن از بخاری به وجود آمد دوباره تبدیل به الکتریسیته می شود، نور تبدیل به الکتریسیته می شود، - خود نور تبدیل می شود - الآن باتری های نوری هستند؛ باتری های خورشیدی که نور را می گیرند و به الکتریسیته تبدیل می کنند، می گویند که آن فوتون های نوری حامل انرژی و حرارت است، الآن ساعت هایی داریم که [بالای آنها] یک صفحه هست که نور را می گیرد و تبدیل می کند، وسایلی داریم که همه اینها با نور و امثال ذلک کار می کنند، اینها به خاطر آن گرمایی است که داخل در اینها هست و اینها را دوباره تبدیل [به] برق و امثال ذلک می کند ولی می بینیم که اینها در یک مرتبه ضعیف تری قرار دارند، چرا؟ چون اینها معلول هستند برای [آن] شیئی که قبلاً بوده است.

روی این حساب هر علتی می تواند موجب معلولی شود و هر معلولی می تواند یک علت خارجی باشد که معلولی از آن به وجود بیاید و برای همه پدیده هایی که در این عالم حاکم هستند این قانون هم حاکم است که معلول چیزی جز مرتبه نازله و ظهور علت نیست و خود آن معلول مرتبه نازله علت می شود که موجب یک معلول دیگری شود. ما اسم این را قاعده علت می گذاریم.

در مورد اشیاء و حوادثی که در این عالم هستند، ما در مورد ماده بحث کردیم و اما در مورد عالم معنا و مجردات مسئله از این قرار است: همان طوری که من باب مثال ما یک نیروی مخفی در برق دیدیم که ظهورش در حرکت و در گرما بود، همین طور آنچه که در این عالم تحقق دارد از باب اینکه وجود اینها بالنسبه به عدم و

وجود علی السواء بود یعنی ماهیتشان علی السواء بود برای تحقق خارجی خودشان نیازمند به غیر از خودشان هستند که اینها را در خارج وجود دهد - نه اینکه اینها وجود دارند و شکل و قیافه برای اینها بسازیم - پس آنچه که اینها را در خارج وجود می دهد از بطن و شکم خودش اینها را ظهور می دهد؛ ظهوری که از بطن و شکم علت است به معنای بینونیت و عزلت بین علت و معلول نیست! وقتی که در یک موتور حرکتی وجود دارد این حرکت جدای از آن برق و الکتریسیته نیست، عرض شد که همان برق است که به صورت حرکت درمی آید، نه اینکه حرکت از آن جدا شود و برق به راهی برود و این به راهی [دیگر] و با وجود آن حرکت الکتریسیته این حرکت هم برای خودش عالمی داشته باشد! این طور نیست! بلکه همان انرژی به این کیفیت تبدیل پیدا می کند و به عبارت دیگر اگر بخواهیم تصرفی در این انرژی بکنیم این به همان صورت اول خودش برمی گردد.

عدم وجود بینونیت در قاعده علیت و معلولیت

روی این حساب تمام آنچه که در این عالم تحقق دارند صورت و مظهری از علت خودشان هستند که مجردات هستند، آن مجردات هم صورت و مظهری از علل مافوق خودشان هستند بدون اینکه بین اینها بینونیتی حاصل شود چون با قاعده علیت دوتا می شود و منافات دارد. ما در علیت و معلولیت بینونیت نداریم، بینونیت و علیت با قاعده علیت متناقض است و در مقابل هم هستند، درحالی که ما گفتیم که اصلاً معلولیت عین علیت است ولی صورتش عوض می شود و لهذا هرچه که در اینجا هست ظاهری از آن عالم مجردات است. طبق آن قاعده ای که عرض شد خود همین چیزی که مجرد نیست و ماده است آیا می شود برگردد و مجرد شود؟! بله، می شود، چرا نشود؟! یعنی هرچه که در عالم مادون قرار دارد در عین اینکه مظهری از آن علیت است حامل استعداد ارجاع به اصل خود را دارد که همان جنبه علیت مسئله است. هرچه که در عالم ماده وجود دارد اعم از فرش، سینی، پارچ، لیوان، آهن، آجر، زمین و زمان، در عین اینکه مظهر هستند جنبه تجرد را درون خود همیشه حمل می کنند و به دوش می کشند، جنبه تجرد مسئله و جنبه تجرد علیت خودشان را همیشه با خودشان دارند یعنی این چیزی که خود را به این صورت علیت درآورده است به این معنا نیست که از خودش جدا کرده است، نه! درعین حال آن جنبه تجرد به این کیفیت در او هست، اگر بخواهد، دوباره این صورت عوض می شود و مجرد می شود، دوباره اگر بخواهد صورت را عوض می کند تبدیل به آهن و استیل می کند، دوباره اگر بخواهد همین استیل و آهن به مجرد تبدیل می شود.

تلمیذ: دوباره فاعلش همان است؟!

استاد: همان است دیگر.

تلمیذ: نه اینکه این مفعول شده و فاعل ...

استاد: نه دیگر، همان علت همین کار را انجام می دهد، چون در همان علت جنبه فعلیت تمام است همین

جنبه فعلیت موجب معلولیت این می شود ولی این که موجب معلولیت این می شود [به این معنا نیست که] فعلیت را از دست می دهد چون ما گفتیم که در قانون علیت همان طوری که در اصل حدوث به فعلیت تامه علت نیاز داریم در بقاء هم نیازمند به فعلیت تامه علت هستیم بنابراین به همان دلیلی که علت توانست خود را به این متنازل کند به همان دلیل هم می تواند این صورت را از خودش بردارد چون در فعلیت تمام است؛ وقتی که علت توانست خودش را تغییر دهد، آیا در مرتبه دوم دستش بسته است؟! آیا نمی تواند این صورت را بردارد و به مجرد تبدیل کند؟! چطور؟! درحالی که فرض کردیم هر تغییری در خود ناحیه فعلیت است و از جایی دیگر نیآورده است.

وقتی که من می توانم اراده کنم این لیوان را بردارم، حالا که این لیوان را برداشتم آیا نمی توانم دوباره اراده کنم این لیوان را روی زمین بگذارم؟! آیا فقط یک دفعه توانستم اراده کنم؟! فقط یک مرتبه این تأثیر من فعلیت داشت؟! یا اینکه این جنبه تأثیری در هر حالی وجود دارد؟! اگر این جنبه تأثیر در حال اول وجود دارد باید بگوییم که در حال دوم هم وجود داشته باشد والا خلف لازم می آید، چرا؟! به جهت اینکه ما فرض کردیم که این علت در تأثیرش تام است و نیاز به غیر ندارد؛ اگر این طور است آیا در تأثیر ابتدایی تام است و نیاز به غیر ندارد ولی در تأثیر دوم نیاز به غیر دارد؟! در آن غیر نقل کلام می کنیم، آن غیر کیست؟! فرض کردیم غیر از این علت چیز دیگری در اینجا رفع نیاز علت را نمی کند.

شما می توانید یک حرف بزنید که بله، این سلسله علیت باید منتهی به علة العلل شود، ما نقل کلام در همان علة العلل می کنیم، اشکال ندارد، ما در همان ناحیه علیت نقل کلام می کنیم و لذا ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ یعنی همین قضیه، ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یعنی او دائماً در حال ابراز ظهور و ابراز وجودات از خودش است، دائماً صورت می دهد، عوض می کند، ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي أَلْأَرْحَامِ﴾^۲ این صورت می دهد آن صورت می دهد، به چه کسی این صورت و آن صورت می دهد؟! آیا به خودش می دهد یا به دیگری؟! به خودش این صورت و آن صورت را می دهد، دیگری از کجا آمد؟! ما فرض کردیم که معلولی در خارج نیست و هرچه هست از بطن علت است، وقتی که از بطن علت شد، دیگر در این صورت بینویت بین او و معلول هم عقلاً محال [است] چون اگر بینویت پیدا شود [باعث] قطع علقه بین علت و معلول [می شود]، پس چه چیزی می تواند در این معلول مؤثر باشد درحالی که دیواری بین آنها هست؟! مثلاً شما آن طرف حیاط هستید و بنده [داخل] اتاق هستم و یک دیوار وسط ما مانع [است]، آیا می توانم چیزی بردارم و به سر شما بزنم؟! نه، این دیوار باید برداشته شود و من دسترسی پیدا کنم. اگر بین علت و معلول یک دیوار فاصله است

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۶.

بنابراین علت نمی‌تواند در معلول مؤثر باشد و این دیوار نباید باشد، نبود دیوار یعنی التصاق معلول با علت، وقتی که معلول با علت ملصق شد آن موقع معلوم می‌تواند در علت تأثیر بگذارد.

تلمیذ: این تأثیر اعتباری است یا حقیقی؟ اصلاً علت و معلول یکی نیستند؟!

استاد: مسئله اعتباری و حقیقی بودن به بحث جلسات آینده مربوط می‌شود که بله، این اشکال وارد است؛ وقتی ما بر یک شیء اطلاق واحد می‌کنیم - این اطلاق واحدمان - به چه جهت است؟ به جهت انتساب و ارتباط بین این و اشیاء دیگر هست که ما به آن «واحد درمقابل این» می‌گوییم، به این هم می‌گوییم: «واحد درمقابل این»، حالا اگر قرار شد شیئی مظهریت برای شیء دیگر را داشته باشد مثل حرکتی که مظهریت الکتریسیته را دارد آیا در آن حالی که این برق دارد تبدیل به حرکت می‌شود ما می‌توانیم دو چیز تصور کنیم یا در آنجا یک چیز است؟! اگر یک چیز است پس چرا می‌بینیم که صورتش تفاوت پیدا می‌کند؛ این حرکت است و این. اگر دو چیز جدای از هم است که گفتیم: نباید بین معلول و علت جدایی و فاصله باشد بلکه معلول عین آن علت است فقط مظهر است. اینجا است که ما در اینجا دو انتساب را در نظر می‌گیریم. این بحث برای جلسه بعد است یعنی به لحاظ قبل از مظهریت این معلول، اطلاق واحد بر این و بر آن می‌کنیم نه در حین آن تکون معلول از ناحیه علت چون در آنجا یک چیز بیشتر نیست. در واقع همان‌طور که شما می‌فرمایید قضیه اعتباری می‌شود.

روی این حساب این معلولی که الآن از ناحیه علت به وجود آمد می‌بینیم که این معلول همان علت است که دوباره قابلیت تبدیل به آن علت در وجودش و در نهادش و در کمونش هست و همیشه با خودش می‌برد.

ممزوجیت ماده با مجرد

عدم فرق ماده با مجرد مگر در ظهور

پس همیشه ماده توأم و ممزوج با مجرد است نه اینکه جدای از مجرد باشد و هیچ فرقی بین ماده و مجرد نیست مگر در ظهور؛ همین، مجرد به این کیفیت ظهور پیدا کرده است، این‌طور نیست که ماده‌ای را از خودش درست کرده و بیرون انداخته است و خودش هم کنار نشسته است و ماده هم آنجا هست و این‌طور نیست که این مجرد ماده ندارد و آن ماده هم که آنجا هست مجرد ندارد، نه‌خیر!

در اینجا است که برای بسیاری از فلاسفه و حکما این خلط پیدا شده است که نتوانسته‌اند مسئله تجرد و ماده را با همدیگر حل کنند یعنی وقتی که به ماده نگاه می‌کنند آن را جدای از مجرد لحاظ می‌کنند و وقتی به مجرد نگاه می‌کنند آن را جدای از ماده لحاظ می‌کنند بعد این مسئله در فناء ذاتی در عرفان نظری اشکال پیدا می‌کند که چگونه ممکن است ماده و صورت در مجرد تامّ و تجرد تامّ داخل شود و در آن قرار بگیرد و منمحي و فانی شود و چگونه ممکن است یک ماده بتواند در تجرد راه پیدا کند؟!

آن وقت مسئله سنخیت را مطرح کرده‌اند که باید بین مجرد و ماده سنخیت باشد تا آن سنخیت نباشد نمی‌شود که یک ظهور بتواند فانی در آن مظهر خودش باشد؛ لذا ما نمی‌توانیم به آنجا دسترسی پیدا کنیم به خاطر اینکه سنخیت وجود ندارد! پنبه تمام این حرف‌ها زده می‌شود بر اینکه اصلاً هیچ‌گونه فرقی بین مجرد و ماده نیست مگر در ظهور و حباب؛ ﴿كَسْرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحِ سَبُّهُ الظَّمُّ إِنَّ مَا آءٌ﴾^۱.

تلمیذ: مسئله قوس صعود و نزول هم حل می‌شود، کلام ملاصدرا یک جنبه را شامل می‌شود که جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء باشد ولی ما هم این را قائل هستیم و هم قول عرفا را که روحانیة الحدوث و جسمانیة البقاء است.

استاد: آن بحث هم مطرح می‌شود؛ این مسئله «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» که مرحوم ملاصدرا می‌فرمایند.^۲ ایشان چه چیز را ملاحظه می‌کنند؟! دو مطلب است؛ یک وقت می‌گوییم که در این ماده مجردی هست همان‌طوری که این ماده به راه خودش می‌رود یک تجردی را هم در شکم خودش دارد، آن امری که مجرد است و در شکم این هست همانی است که بعداً به نباتیت تبدیل می‌شود و بعد حیوانیت و بعد انسانیت. [اگر این‌طور باشد] ما در اینجا قائل به ثنویت شده‌ایم درحالی که ما این مطلب را نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم - منظور مرحوم صدرالمآلهین هم همین هست - که اصلاً خود ماده یعنی مجرد، نه‌اینکه دو چیز است. الآن این لیوان یک سیر و نیم وزن دارد ولی در همین لیوان چیزی خوابیده است که به چشم حرام‌زاده نمی‌آید، حلال‌زاده آن را می‌بیند!

[شخص] یک حوله درست کرده بود - می‌خواستند او را بکشند - پیش پادشاه برد و گفت که قربان شما که می‌خواهید من را بکشید ولی من یک حوله درست می‌کنم - حوله یا فرش - که فقط حلال‌زاده می‌بیند و حرام‌زاده نمی‌بیند! [پادشاه گفت که] عجب عجب! برو و بیاور! خلاصه شروع کرد [و گفت:] یک سال کار دارد و دو سال کار دارد و ...، بعد از یک سال به او گفتند که چه وضعی است؟! تو که داری ...! گفت که دارم می‌بافم! حالا [بروید] نگاه کنید، [آنها را در اتاقی برد] که چهارتا چوب به دیوار بسته بود و سرش هم نخ‌نخ و تاروپود، گفت که ببینید الآن این رنگ قرمز از اینجا تا این بالا آمده است و این آمد و رفت، این نقش گربه آن طوطی این گل، من تا نصفه [بافتم]، می‌بینید که از این بالاتر دیگر نیست فقط پایین هست! او هم نگاه کرد و [با خودش] گفت که اگر [بگوییم که] نمی‌بینم، می‌گوید که حرام‌زاده است، گفت: بله بله به‌به چه قشنگ است! اینجا آن صورتی [است]، گفت که [بله] اینجا بلبل گذاشتم، اینجا فلان گذاشتم. رفت برای پادشاه

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸۴:

«اعمالشان هم چون سراب است که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد.»

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

نقل کرد که ایشان تا نصف داریست را آماده کرده است! [پادشاه] گفت که عجب! گفت که یک سال دیگر کار دارد یعنی می‌خواست دفع‌الوقت کند که [موقع] قتلش بگذرد! بعد از یک سال گفتند که بیاورید، وزرا، وکلا، علمای اعلام، وعاظ و سلاطین همه آمدند و نشسته بودند تا بیاید. تا آمد از صندوق درآوردند و مقابل اعلیٰ حضرت حاکم گستراندند و یکی گفت که بله بله، یکی شروع کرد به شرح دادن که از اینجا فلان است آنجایش فلان است، پادشاه هرچه فکر کرد دید که چیزی نمی‌فهمد! به یکی از وزرا گفت که حالا شما برای ما شرح بده! آن وزیر هم دید اگر بگوید که نمی‌بینم، بدبخت است! گفت که بله بله قربان اینجا طوطی هست، به به اینجا عکس گل قشنگی است واقعاً که زحمت کشیده است و انصافاً که سنگ تمام گذاشته است! همه گفتند که احسنت بله همین‌طور است! خلاصه پادشاه با خودش شک کرد که قضیه چیست! نکند من هم ...؟! به اندرونی رفت و یقه ننه را گرفت که بگو ببینم آن شب چه کار کردی؟! اینجا فرش آورده‌اند و همه می‌گویند که اینجا گل و اینجا بلبل و اینجا فلان است [ولی من نمی‌بینم] حتماً تو ...! گفت که نه به خدا! و گفت که می‌کشمت! شمشیر درآورد که [او را بکشد]. گفت که من [به شما] می‌گویم که این کلک است. او را صدا کرد و امتحان کرد، او همین‌طور که می‌گفت: بله، اینجا گل و امثال‌ذلک است همین‌طور که شرح می‌داد [مادر پادشاه] هم شروع به نوشتن کرد. وقتی تمام شد گفت که حالا برو و یک مدت گذشت، [یک روز] ظهر آمد گفت که حالا بنشین و بگو ببینم چیست؟ بعد دوباره گفت: اینجا گل است و ... نوشته اول با نوشته دوم دوتا درآمد، گفت: تو صبح گفתי که بلبل اینجا است، حالا بلبل سمت چپ رفت؟! گفתי که گل اینجا است و فلان! گفت: راستش این است که داشتید ما را می‌کشید، ما هم گفتیم که یک کلک بزنیم! پادشاه خوشحال شد بعد آنها را صدا کرد گفت که بیایید و برای من [فرش را وصف کنید] خلاصه یکی یکی گفتند و قضیه چپ‌اندرچی [کج و معوج] درآمد و مسئله مبتذل شد!

دیگر معلوم شد که هرکسی برای دنیای خودش و برای حیثیت خودش هر کاری انجام می‌دهد! بله، الحمدلله همین‌طور است! قشنگ می‌بینند که این حرام است! [ولی] می‌گویند که به به حلال است! از شیر مادر حلال‌تر است! همان که دیروز حرام بود حلال می‌شود، آنچه که حلال بود حرام می‌شود، دیگر هر [چیزی] که آن آقا بالاسر گفت، بقیه [هم می‌گویند که] به به و چه چه و نحن ابناءالدلیل! نحن ابناءالدلیل می‌شوند دیگر! این حکایت از آن آورده‌ام تا ای طفل شرح حال روزگار بدانی و ابناء زمان این گونه پنداری که اینها برای تحصیل آب و نان چه می‌کنند!

حالا حضورتان عرض کنم که اگر شما این‌طور گفتید که داخل این لیوان مجردی است که فقط حلال‌زاده آن را می‌بیند! آن مجرد از [داخل] این لیوان خارج می‌شود و به نبات تبدیل می‌شود، - لیوان سر جای خود هست - تبدیل به حیوان می‌شود و تبدیل به اینها می‌شود. اگر این باشد که خلاف است پس معلوم می‌شود که

شما در اینجا بین تجرد و ماده بینونیت قائل شده‌اید.

اگر بگویید که یک تکه یا یک سیر از خود همین ماده تبدیل به مجرد می‌شود و آن مجرد حیوانیت پیدا می‌کند بنابراین آن نطفه و منی که من باب مثال یک گرم بود، نیم گرم آن به واسطه استحاله، روح حیوانی می‌شود و نیم گرم آن شروع به رشد کردن می‌کند! بنابراین در این صورت شما باید بگویید که از این، نیم گرم کم شده است چون این ماده نصف شد!

اینها خیال می‌کنند که قضیه این طور است که این جسم که الآن یک گرم یا دو گرم وزن آن است، یک گرم آن روح می‌شود و یک گرم آن [جسم] می‌شود! اگر این طور باشد که هیچ وقت ماده به روح تبدیل نمی‌شود! مجردات وزن ندارند مجردات جسم نیستند، ماده که نمی‌تواند ثقلش را ازدست بدهد و تبدیل به مجرد شود، اینها که همه غلط هستند! پس مسئله از چه قرار است؟ همان طور که خدمتان عرض کردم مسئله این است که اصلاً ما ماده و مجردی نداریم! ما ظهور و مظهر داریم ما مظهر و مظهر داریم، مظهرش مجرد است و مظهرش ماده است.

بنابراین یک حقیقتی است که همان یک حقیقت شروع به رشد می‌کند و آن حقیقتی است که همین ماده را تشکیل می‌دهد، نه اینکه در شکم ماده است و ماده جدای از آن است بلکه حقیقتی است که این ماده بودن مظهر برای آن است و از تجرد خودش دست برنداشته است، باینکه الآن تبدیل به لیوان شده است ولی دوباره لیوان مجرد است. حالا اینکه صورت ملکوتی و برزخی این به چه شکل هست و این به آن [صورت] قوام دارد، إن شاء الله برای جلسه بعد بماند.

تلمیذ: تعلق ارواح به اجسام غلط است؟

استاد: نه غلط نیست.

تلمیذ: شما گفته بودید که قول ابن سینا من المحل الأرفع...

استاد: بله، غلط است.

تلمیذ: در حالی که خود مثنوی هم اشعاری دارد که دلالت بر همین مطلب دارد.

استاد: نه مولانا این طور نمی‌گوید، حالا ما عرض می‌کنیم که در آن عالم که ثابتات هست قضیه چطور بوده است و نزولش به این عالم چه اقتضایی می‌کند. مسئله علیت هنوز تمام نشده است، وقتی مسئله علیت را که تمام کردیم، آن وقت یکی یکی شروع می‌کنیم به رفع آن مسائل و اشکالاتی که در این زمینه هست.

تلمیذ: در ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۱، ﴿يَلِدْ﴾ یعنی دوتا شود؟

^۱ . سوره توحید (۱۱۲) آیه ۳.

استاد: بله، جدا شوند، بچه از پدر جدا می شود آن وقت این جدا است و آن جدا است، اما این، این طور که نیست.

تلمیذ: و اینکه باید ربط محض بین ماده و مجرد باشد.

استاد: ربط محض یعنی چه؟! ربط محض یعنی همین یعنی اصلاً به هیچ وجه من الوجوه بینونیتی تصور نشود، فقط بینونیت به ظهور و مظهر باشد، همین! والا از نظر حقیقت اصلاً هیچ چیزی غیر از ربط نباشد یعنی یک واحد و یک حقیقت است که آن حقیقت واحد دو ظهور و مظهر پیدا می کند، هیچ جدایی و انفکاک بین اینها نیست. بله، بین پدر و پسر هم ربط است ولی از همدیگر جدا هستند، می گویند که این پسر فلانی است، بین زن و شوهر هم ربط است ولی بعد از هم جدا می شوند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد